

تداخل دیات در جنایت منجر به زندگی نباتی

اسماعیل آقابابائی بنی^۱

چکیده

زندگی نباتی گونه‌ای از حیات است که شخص از انجام اعمال ارادی خود ناتوان است و از نظر پزشکی به دلیل آسیب کامل نیم‌کره‌های مغز، بازگشت وی به زندگی عادی ممکن نیست. در این حالت صدمات وارد بر فرد می‌تواند شامل چندین جنایت مثل از دست دادن کنترل ادرار، فلج شدن اعضا و... گردد که با توجه به مرگ تلقی نشدن زندگی نباتی از یک سو و اصل عدم تداخل دیات در جنایات از سوی دیگر، بنا بر آرای مشهور فقها و مواد قانونی، فرد مصدوم مستحق چندین دیه نفس می‌گردد. این دیدگاه در عمل مشکلاتی را در پرونده‌های کیفری به دنبال دارد و این در حالی است که بر اساس برخی آرای فقهی و با موضوع شناسی دقیق‌تر می‌توان در زندگی نباتی به تداخل دیات ملتزم شد.

واژگان کلیدی:

تداخل جنایات، تداخل دیات، زندگی نباتی، حیات غیر مستقر، مرگ حکمی.

۱- استادیار و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، ایران.

نشانی الکترونیک: Aghababaei1@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۹/۳

نوع مقاله: مروری

مقدمه

در جایی که عمل مرتکب به چند جنایت موجب دیه منجر گردد، بنابر اصل عدم تداخل دیات و ادله‌ای که شرح آن خواهد آمد، به تعداد جنایات، دیه پرداخت می‌شود و این حکم، طبق قاعده در موارد زندگی نباتی نیز جاری است. این برداشت از فقه از یک سو با تردیدهایی همراه است و جای نقد دارد و از سوی دیگر به دلیل تصادفات رانندگی، امروزه مورد ابتلای جدی در جامعه ماست. از این رو یافتن راه‌کاری مبتنی بر فقه و پرداختن به آن ضرورت دارد.

چنان که برخی تصریح کرده‌اند: «زندگی نباتی از شایع‌ترین عوارض بیهوشی می‌باشد و در پی کما رخ می‌دهد و علی‌رغم این که شخص بیدار به نظر می‌رسد اما دارای حرکات غیر ارادی اعضا است و فاقد عملکرد ذهنی و شناختی می‌باشد. در وضعیت مذکور بیمار فاقد هوش‌یاری بوده و از محیط اطراف و پیرامون خود آگاهی ندارد اما چرخه خواب، بیداری، عمل تنفس و گوارش او طبیعی است. عملکردهایی مانند ضربان قلب، تنفس، فشارخون و غیره که در اصطلاح پزشکی به عملکردهای خودکار یا خود مختار بدن معروفند، در این فرد به طور معمول وجود داشته ولی فعالیت مغزی به خصوصی ندارد» (عسکری، ۱۳۹۱ ش). در تشریح این حالت از نظر پزشکی می‌توان گفت قسمت کرتکس مغز مرده و تنها ساقه مغز به حیات خود ادامه می‌دهد و فرد توانایی نفس کشیدن و زندگی کردن مانند یک گیاه را داراست (حبیبی، ۱۳۸۰ ش).

به بیان سوم، بر خلاف حالت کمای موقت که برگشت به زندگی ممکن است، در کمای عمیق، قشر مخ به طور کامل از بین رفته و تنها ساقه مغز زنده می‌ماند. فعالیت مراکز عصبی، اعمال حیاتی بدن مثل حرارت، حرکت قلب و تنفس به سبب سالم بودن ساقه مغز ادامه دارد ولی شخص مبتلا از فعالیت‌های ارادی و

هوشیاری برخوردار نیست تا جایی که برخی از آن به حالت مرگ شناخت و ادراک یاد کرده‌اند و به دلیل عدم امکان برگشت به زندگی عادی، از آن به حیات نباتی مستمر یاد می‌شود. بر این اساس بر خلاف حالت مرگ مغزی^۱ و مرگ حقیقی که بدن به خودی خود قادر به هیچ فعالیتی نیست، حالت زندگی نباتی به دلیل انجام اعمال غیر اختیاری همانند حالت مرگ نیست و نمی‌توان از مرگ شخص از نظر پزشکی و عرفی سخن گفت (ر. ک: بار، ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۵ م، و پورمحمدی، ۱۳۷۳ ش.).

به همین دلیل با زنده شناخته شدن شخص در مواردی که بحث دیه مطرح شود با این سوال مواجهیم که در حالت حیات نباتی باید همانند اشخاص زنده به حسب تعدد جنایات، دیات متعدد پرداخت کرد یا به رغم پذیرش عدم تداخل جنایات و دیات در افراد عادی، استثنائاً در افراد مبتلا به زندگی نباتی این حکم جاری نیست؟

پاسخ به این سوال هدف اصلی نوشتار حاضر است که ابتدا موضع قانون و رویه قضایی را در این زمینه مشخص می‌سازیم. آن گاه با طرح آرای فقهی و احتمال‌های دیگر که به لحاظ موضوع شناسی در زندگی نباتی مطرح است، بحث را پی می‌گیریم.

الف) موضع قانون و رویه قضایی

با توجه به شهرت و مطابق قاعده بودن نظریه عدم تداخل دیات، قانون‌گذار آن را در مواد متعدد پذیرفته است.

ماده ۵۳۸ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲ ش.) مقرر می‌دارد: «در تعدد جنایات، اصل بر تعدد دیات و عدم تداخل آنها است مگر مواردی که در این قانون

خلاف آن مقرر شده است». نیز در ماده ۵۴۴ همین قانون آمده است: «هرگاه در اثر یک یا چند رفتار، منافع متعدد زایل یا ناقص شود مانند اینکه در اثر ضربه به سر، بینایی، شنوایی و عقل کسی از بین برود یا کم شود، هریک دیه جداگانه دارد». بنابر این از نظر قانون مجازات، تعدد دیات در جنایات متعدد، امر پذیرفته شده‌ای است و می‌توان گفت در زندگی نباتی هم همین حکم جاری است.

با وجود این طبق ماده ۶۸۰ قانون یاد شده: «هرگاه در اثر جنایتی مجنی علیه بیهوش شود و به اغما برود، چنانچه منتهی به فوت او گردد، دیه نفس ثابت می‌شود و چنانچه به هوش آید، نسبت به زمانی که بیهوش بوده، ارش ثابت می‌شود و چنانچه عوارض و آسیب‌های دیگری نیز به وجود آید، دیه یا ارش عوارض مزبور نیز باید پرداخت شود».

ممکن است بگوییم در این مقرر به مدت اغما اشاره نشده و از آن جا که حیات نباتی هم با اغما همراه است می‌توان گفت مرگ پس از حیات نباتی، موجب یک دیه است و به منافع متعدد دیات متعدد تعلق نمی‌گیرد. در این صورت حالت اغما و زندگی نباتی استثنایی از اصل عدم تداخل دیات خواهد بود. برداشت دیگر آن است که این ماده تنها به نداشتن ارش برای بی‌هوشی در صورتی که به مرگ منجر گردد نظر دارد و بر همین اساس در ادامه بر ارش بی‌هوشی تصریح می‌کند. بنا بر این به استناد آن نمی‌توان از تداخل دیات در جنایات منجر به زندگی نباتی سخن گفت. چنان که در ماده ۶۸۱ همین قانون بر الحاق فرد بی‌هوش به هوشیار سخن به میان آمده و از این نظر حالت حیات نباتی که با بی‌هوشی همراه است، تفاوتی با فرد هوشیار ندارد. طبق تصریح این ماده: «جنایت بر کسی که در اغما یا بیهوشی و مانند آن است از جهت احکام مربوط به قصاص و دیه، جنایت بر شخص هوشیار محسوب می‌شود». در نتیجه از

بین رفتن تعدد منافع در زندگی نباتی هم همانند فرد هوشیار، تعدد دیات را در پی خواهد داشت.

قرینه دیگر بر ناظر نبودن ماده مذکور بر تداخل دیات آن است که این ماده در بحث از «دیه عقل» قرار دارد و در بحث از قواعد کلی تداخل و تعدد دیات یعنی مواد ۵۳۸-۵۴۸ هیچ اشاره‌ای به این امر نشده است که در حالت حیات نباتی و اغمای کامل منجر به مرگ، دیات با هم تداخل می‌کند. مورد خاص تداخل دیات، مندرج در ماده ۵۴۳^۲ نیز بر فرض اغمای کامل که در آن منافع متعدد از بین رفته، تطابق ندارد.

بنابراین با توجه به متون قانونی یاد شده می‌توان گفت در مواردی که جنایت موجب دیه به زندگی نباتی مجنی علیه منجر شود، علاوه بر آسیب دیدن قشر مغز، با توجه به از دست رفتن منافع دیگر مبتنی بر سلامت مغز، چند دیه به عهده جانی خواهد بود و به بیان دیگر طبق قاعده و اصل عدم تداخل جنایات، باید به پرداخت چند دیه ملتزم شد. رویه قضایی نیز حاکی از پذیرش این مبنا است. در یک نمونه پس از آنکه فردی دچار بیهوشی شده و در حالت زندگی نباتی قرار می‌گیرد، با توجه به درخواست‌های قاضی رسیدگی کننده و اظهار نظرهای کمیسیون پزشکی در چند نوبت با تغییر عقیده، تصمیماتی به شرح زیر اتخاذ می‌گردد (عسکری، ۱۳۹۱ش):

۱- یک دیه به دلیل زوال عقل و ارش صد در صد به دلیل آسیب برگشت‌ناپذیر قشر خاکستری مغز.

۲- اضافه شدن یک دیه علاوه بر موارد فوق به دلیل اختلال در دفع ادرار و مدفوع وفق قسمت اخیر ماده ۴۴۰ قانون مجازات اسلامی.^۳

۳- دو دیه به علاوه دو ثلث دیه کامل برای فلج اندام‌ها.

۴- سه دیه کامل و دو ثلث دیه کامل اندامها (دستها و پاها).

علت تفاوت، در نحوه بیان قانون و تعیین دیه برای هر یک از جنایات به طور جداگانه است و در نتیجه فرض چهارم در نهایت مطابق قانون و مبنای حکم قرار می‌گیرد.

بر این اساس می‌توان گفت مواد قانونی و رویه قضایی نیز به پیروی از رای مشهور در فقه، اصل را بر عدم تداخل دیات قرار داده و در افراد مبتلا به زندگی نباتی هم آن را جاری دانسته‌اند.

هم‌چنین شورای عالی قضایی در پاسخ به سؤال ذیل از عدم تداخل دیات در جنایات متعدد سخن گفته است که با رویه و مواد قانونی یاد شده هماهنگی دارد: سؤال: آثار و جراحات مختلفی که از یک ضربه به جای مانده مثل جراحی که هم ایجاد پارگی کرده و هم موجب کبودی شده است و مثل شکستگی که منجر به اختلال حواس شود و مثل اینکه در اثر ضربه ناخن انگشتان چندین خراش به جای مانده باشد آیا جمعاً یک جراحت محسوب می‌شوند یا خیر؟

«در فرض اول مسأله (ایجاد پارگی و تغییر رنگ پوست) و نظایر آن مانند ضربه واحده منجر به افتادن دندان یا کنده شدن موی ابرو و سر و صورت به همراه تغییر رنگ پوست به نظر می‌رسد که هر کدام از این آثار دیه مستقل یا ارش الحکومه مستقل دارند خواه این دو اثر در یک عضو باشند یا در دو عضو جداگانه، زیرا که هر یک از این آثار چنانچه منفرداً واقع می‌شد اقتضای دیه مخصوص به خود یا ارش الحکومه متناسب را داشته حال که بیشتر از یک اثر به وسیله یک ضربه مجتمعاً واقع شده است دلیلی برای تداخل وجود ندارد. در مورد مثال دوم سؤال (شکستگی منجر به اختلال حواس) اعلام می‌دارد که با توجه به مواد ۱۵۵، ۱۶۱ و ۱۴۰ و تبصره ۲ ماده ۹۷ قانون مجازات اسلامی به نظر می‌رسد

که در فرض مسئله و در هر موردی که اثر حاصل از ضربه واحده علت زوال منافع یکی از اعضا باشد (مانند زوال عقل، حس بینایی، حس چشایی) بلکه در هر جایی که جراحت یا شکستگی حاصل از ضربه واحده یا جنایت واحده سبب بروز عیب در بدن یا نقص در عضو باشد (اگر چه آن نقص مسبب و مترتب بر ضربه و جنایت عرفا منافع عضو محسوب نشود) مانند فلج سلس و غیره و به عبارت دیگر در موردی که یکی از اثرات ضربه و جنایت علت حدوث اثر دیگر گردد (به جز مواردی که اثر معلول و مسبب از یک اثر دیگر قتل باشد) دیه هر یک از این دو اثر مستقلا و بدون هیچ گونه تداخلی لازم الاجرا خواهد بود. و در مورد مثال سوم (خرایش‌های ضربه ناخن انگشتان) اعلام می‌دارد که در فرض مسئله مفروضه و در کل مواردی که دو جرح بدون اتصال به یکدیگر (ظاهرا و باطنا ایراد شده باشد خواه در یک عضو باشد یا دو عضو مختلف و خواه با یک ضربت باشد یا ضربات متعدد) به تعداد جراحات دیه هم متعدد خواهد بود» (پاسخ و سوالات از... شورای عالی قضایی).

در این رای نیز هماهنگ با مواد قانونی بر عدم تداخل دیات تاکید شده جز در مواردی که جنایت به قتل منتهی گردد.

حال باید دید رای مورد پذیرش قانون تا چه حد با آرای مطرح در فقه تطابق دارد و از آن جا که مبنای قانون‌گذار در مسئله یاد شده انعکاس آرای فقهی است، هر گونه اشکال به رای پذیرفته شده، خود می‌تواند نقدی بر قانون و رویه قضایی موجود تلقی گردد.

ب) آرا و مستندات فقهی

در جایی که شخص، مرتکب چند جنایت موجب دیه گردد، چنان چه با یک

ضربه بوده و به مرگ مجنی علیه بینجامد فقط دیه نفس به جانی تعلق می‌گیرد و اگر موجب مرگ نشود، در ارتکاب جنایت با چند ضربه، به حسب جنایات ارتكابی، جانی ملزم به پرداخت دیه است و با توجه به اصل عدم تداخل جنایات، ممکن است به پرداخت چند دیه نفس ملزم گردد؛ برای مثال اگر جنایت ارتكابی به کور شدن، از دست دادن پاها و دست‌ها گردد، سه دیه نفس به مجنی علیه تعلق می‌گیرد. ولی در جایی که یک ضربه به چند جنایت منجر گردد، با سه رای مواجهیم:

۱- تداخل دیات

به تبع برخی روایات، تعدادی از فقها به تداخل دیات نظر داده‌اند؛ برای نمونه شیخ طوسی (۱۴۰۰ق.) در کتاب نه‌ایه می‌نویسند: «گر علاوه بر از بین رفتن عقل، زخمی از نوع موضحه یا مامومه یا نوع دیگر از جراحات را بر وی وارد کند، به چیزی بیش از یک دیه ملزم نیست مگر این که با دو یا سه ضربه موجب این جنایات‌ها شده باشد که در این صورت دیه آن جنایات نیز بر عهده اوست». یا ابن ادریس (۱۴۱۰ق.) در عبارتی مشابه می‌نویسد: «اگر علاوه بر از دست دادن عقل جراحات دیگری از قبیل موضحه مامومه و مانند آن وارد شود، چیزی بیش از یک دیه کامل نیست مگر آنکه دو یا سه ضربه باشد و هرکدام موجب جنایتی جداگانه گردند که در این صورت باید دیه همه آن جنایات را پرداخت کند». ابن براج (۱۴۰۶ق.) از فقهای گذشته نیز می‌نویسد: «هر گاه اعضای بدن دیگری مانند دست‌ها، پاها، گوش‌ها و مانند آن را قطع کند، مجنی علیه می‌تواند فقط دیه نفس را دریافت کند نه بیش از آن و نمی‌تواند (در فرض فوق) سه دیه مطالبه کند» (ج ۲، ص ۴۷۵). برخی از فقهای معاصر هم در جنایات متعدد حاصل از یک

ضربه نوشته‌اند «احوط تصالح است» (فاضل لنکرانی، ج ۲، ص ۴۶۳) و بدین ترتیب نظریه عدم تداخل را نظر کاملاً صائب ندانسته‌اند^۴

مهم‌ترین مستند این گروه روایت ابی عبیده حذاء است. طبق این روایت شخصی با وارد کردن یک ضربه موجب زخم در ناحیه سر شده و به تبع آن مجنی علیه عقل خود را از دست می‌دهد. امام باقر (ع) با تاکید بر این که تا یک سال باید منتظر بهبودی وی بود می‌فرماید: اگر تا یک سال عقل وی بر نگشت یک دیه پراخت می‌شود. در ادامه راوی می‌پرسد چرا برای شکاف ایجاد شده در سر دیه‌ای تعلق نمی‌گیرد و حضرت پاسخ می‌دهند: «لِأَنَّهُ إِنَّمَا ضَرَبَهُ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَّتِ الضَّرْبَةُ جِنَايَتَيْنِ فَأَلْزَمَتْهُ أَغْلَظُ الْجِنَايَتَيْنِ وَ هِيَ الدِّيَّةُ وَ لَوْ كَانَ ضَرَبُهُ ضَرْبَتَيْنِ فَجَنَّتِ الضَّرْبَتَانِ جِنَايَتَيْنِ لِأَلْزَمَتْهُ جِنَايَةٌ مَا جَنَّتَا كَأَنَّ مَا كَانَتْ (طوسی (ب)، ۱۴۰۷ق.)؛ زیرا وی یک ضربه وارد ساخته و آن ضربه موجب دو جنایت شده است از این رو من وی را به جنایت شدیدتر ملزم ساختم که پرداخت دیه کامل است و اگر با دو ضربه بود و آن دو موجب دو جنایت شده بودند، به پرداخت دیه جنایت به هر مقدار که باشد ملزم می‌کردم».

این روایت که از آن به «صحیح» یاد کرده‌اند (موسوی خوئی، ۱۴۲۲ق.) به تداخل دیات تصریح دارد و به شرحی که گذشت با رای برخی فقها (مانند: طوسی، ۱۴۰۰ق، ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق. و ابن براج، ۱۴۰۶ق.) هماهنگ است.

بررسی

به رغم پذیرش این نظریه از سوی تعدادی از فقها، مهم‌ترین اشکال آن اعراض تعدادی از اصحاب امامیه از روایت یاد شده است و همین امر باعث شده بسیاری از فقها آن را به رغم صحیح دانستن، مورد استناد قرار ندهند. از جمله امام خمینی (بی‌تا) در این خصوص می‌نویسند:

«اگر فردی مرتکب جنایتی شود برای مثال سر مجنی علیه را بشکافد یا دستش را قطع کند و به دنبال آن عقل وی زایل گردد، دیه جنایات با هم تداخل نمی کند با این حال در روایت صحیحی آمده است اگر جنایات با یک ضربه باشد، دیات تداخل می کنند ولی اصحاب ما از آن اعراض کرده اند. با وجود این احتیاط کردن و مصالحه نیکوست»

چنان که از عبارت فوق بر می آید اگر اعراض اصحاب نبود نظریه تداخل ارجح بود.

علت اعراض هم این است که در ذیل روایت ابو عبیده از تداخل دیه عضو در دیه نفس سخن به میان آمده که مورد قبول فقها نیست و در نتیجه به اعراض از این حدیث انجامیده است. عبارت به کار رفته در روایت چنین است: «قَالَ وَ إِنْ ضَرَبَهُ ثَلَاثَ ضَرْبَاتٍ وَاحِدَةً بَعْدَ وَاحِدَةٍ فَجَنَيْنَ ثَلَاثَ جَنَايَاتٍ أَلَزَمْتُهُ جِنَايَةَ مَا جَنَّتِ الثَّلَاثُ ضَرْبَاتٍ كَأَنَّاتٍ مَا كَانَتْ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا الْمَوْتُ فَيُقَادَ بِهِ ضَارِبُهُ» (طوسی (ب)، ۱۴۰۷ق).

در پاسخ می توان گفت اولاً اعراض قدما معلوم نیست تا جایی که برخی از قدما مانند ابن براج (متوفای ۴۸۱ق) به تداخل دیات نظر داده اند (ابن براج، ۱۴۰۶ق). که مطابق این روایت است. ثانیاً تبعیض در حجیت به معنای قبول بخشی از روایت و رد بخش دیگر نزد فقه معمول است. ثالثاً تداخل جنایات در ضربات متعدد منجر به مرگ هر چند با دقت عقلی سه ضربه است به لحاظ عرفی می توان آنها را یک جنایت منجر به مرگ دانست به خصوص در جایی که فاصله زمانی ضربات اندک و مرگ بلافاصله رخ داده باشد.

بنابراین اعراض اصحاب پذیرفته نیست و در صورت پذیرش، مانع جدی در استناد به روایت به حساب نمی آید. گذشته از این، نظر مشهور با اشکالات بیشتری همراه است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت و با توجه به اشکال های

نظر مقابل، نظریه تداخل دیات قوی تر به نظر می‌رسد.

۲- عدم تداخل دیات

این نظر در بین فقها طرفداران بیشتری داشته و برخی روایات نیز بر آن دلالت دارند. از جمله شیخ طوسی بر خلاف نظر خود در کتاب نهاییه، در کتاب خلاف قائل به عدم تداخل دیات شده و مستند آنرا اجماع و اخبار امامیه می‌داند (طوسی (الف)، ۱۴۰۷ق.). امام خمینی نیز ضمن تصریح بر عدم تداخل، خود آن را مخالف روایت صحیح دانسته و علت سخن خود را اعراض اصحاب امامیه از روایت یاد شده می‌داند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۸۸) که قبلاً به آن اشاره شد.

فیض کاشانی (بی‌تا) می‌نویسد: «مشهور آن است که جنایت بر عضو و منفعت تداخل نمی‌کنند نظیر آن که سر کسی را بشکافد یا دستش را قطع کند و به دنبال آن مجنی علیه عقل خود را از دست دهد».

بر این اساس نظر مشهور فقها طبق تصریح فوق، عدم تداخل دیات در صورت تعدد جنایات است^۵ مستند این گروه از فقها عبارت است از: اجماع، شهرت، قاعده فقهی مبنی بر اینکه تعدد اسباب موجب تعدد مسببات است، استناد به اصل عدم تداخل مگر در صورت وجود دلیل خاص و روایاتی که بر عدم تداخل دلالت دارند^۶

بررسی

در بررسی دلایل یاد شده می‌توان گفت اجماع از دو جهت پذیرفته نیست: اول این که با وجود روایت، اجماع مورد ادعا مدرکی و مستند به روایت است در نتیجه دلیل مستقلی به حساب نمی‌آید. از سوی دیگر مدعی اجماع شیخ طوسی در کتاب خلاف (طوسی (الف)، ۱۴۰۷ق.) است در حالی که خود در کتاب نهاییه به

صراحت به خلاف آن فتوا داده است (طوسی، ۱۴۰۰ق.). از این رو مراد از اجماع در مسئله اگر اجماع مصطلح باشد به شرح فوق حجت نیست و اگر مقصود شیخ از اجماع را اجماع بر قاعده بدانیم چنان که بسیاری از اجماعات شیخ اجماع بر قاعده است نه اجماع به معنای کاشف از قول معصوم (ع) باید در حجیت آن از میزان اعتبار قاعده در این جا سخن گفت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

دلیل دوم بر نظریه عدم تداخل، شهرت فتوایی است که آن هم بنا بر آن چه در جای خود بحث شده است، در نهایت می‌تواند قرینه‌ای بر قوی بودن این نظر باشد و صرف شهرت، دلیل مستقل به حساب نمی‌آید.

حجیت دو دلیل دیگر یعنی اصل عدم تداخل دیات و منجر شدن تعدد اسباب به تعدد مسببات در جایی است که دلیل لفظی بر خلاف آن نباشد و در این جا به دلیل وجود روایت نوبت به قاعده و اصل نمی‌رسد^۷. گویا به همین دلیل است که قائلان به تداخل اسباب به رغم وجود اصل و قاعده یاد شده، به استناد برخی روایات از تداخل دیات سخن گفته‌اند.

همچنین برخی نوشته‌اند: «می‌توان گفت اگر دلیل عدم تداخل اصل یاد شده باشد، ظاهراً استناد به اصل به صورت مطلق، ناتمام است و اگر اصل را بپذیریم، به دلیل وجود روایت صحیح باید از آن کناره‌گیری کرد، و اگر عدم تداخل به دلیل روایت یاد شده (خبر ابراهیم بن عمر) باشد، روایت صحیح (دال بر تداخل) از نظر سند مقدم است و اگر عدم تداخل دیات دلیل دیگری داشته باشد که ما از آن بی‌اطلاعیم، در این صورت سخنی برای گفتن نداریم» (خوانساری، ۱۴۰۵ق.).

از این رو عمده دلیل نظریه عدم تداخل را باید در روایات جست و جو کرد. مهم‌ترین مستند در این خصوص روایتی است با سند «حسن» (مجلسی، ۱۴۰۴ق.) یا «صحیح» (موسوی خوئی، ۱۴۲۲ق.) که طبق آن در جنایت متعدد به شش دیه

حکم شده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَصَا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ وَ فَرَجُهُ وَ انْقَطَعَ جَمَاعُهُ وَ هُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ (طوسی (ب)، ۱۴۰۷ق.); حضرت امیر راجع به مردی که دیگری را با عصا مضروب ساخته و موجب از بین رفتن بینایی، قدرت سخن گفتن، عقل، کنترل ادرار و از دست دادن توانایی هم‌بستری شده بود و هنوز به زندگی ادامه می‌داد، به شش دیه حکم فرمودند». از اهل سنت نیز روایاتی بر تعدد دیات نقل شده است (به نقل از: طوسی (الف)، ۱۴۰۷ق.).

به نظر می‌رسد روایت یاد شده بر مطلوب دلالت کافی ندارد با این توضیح که روایت در این که یک ضربه موجب شش جنایت شده یا چندین ضربه، ساکت است و با توجه به این که زدن با یک ضربه عصا حتی به سر به طور عادی نمی‌تواند به جنایات متعدد منجر شود، حمل آن بر صورت تعدد بعید نیست که در آن صورت از بحث ما خارج است و این روایت نمی‌تواند مستند تعدد دیات در تعدد جنایات با یک ضربه قرار گیرد.

به اطلاق روایت هم نمی‌توان استناد کرد چون با احتمال جنایات حاصل به سبب تعدد ضربات، روایت مجمل شده که در این صورت باید به قدر متیقن اکتفا کرد که آن هم تعدد دیات به سبب تعدد جنایات است. علاوه بر آن، روایت مورد استناد قائلان به تداخل در این موضوع صراحت دارد که در این صورت می‌تواند قرینه‌ای برای رفع اجمال از روایت یاد شده باشد؛ نه اینکه با اصل عدم تداخل یا قواعد فقهی برای رفع اجمال بهره گرفته شود.^۸

با توجه به نقدهای یاد شده نظریه تداخل دیات قوی‌تر به نظر می‌رسد که شرح آن گذشت.

۳- نظریه تفصیل

برخی در مقام جمع بین سخنان قائلان به تداخل و کسانی که از عدم تداخل دیات سخن گفته‌اند با فرق نهادن بین جنایات از نوع طولی و عرضی به این نتیجه رسیده‌اند که در جنایات طولی چون هر یک مسبب از دیگری است تنها به یک جنایت دیه تعلق می‌گیرد در حالی که در جنایات عرضی می‌توان به استقلال هر یک در دیه ملتزم شد. از آن جا که این تفاوت‌گذاری به باور ارائه دهندگان نظریه مبتنی بر روایات است و وجه جمعی برای روایات در بحث تعدد جنایات به شمار می‌رود و از طرف دیگر در موضوع بحث این تحقیق کاربرد فراوان دارد، چند نمونه از این عبارات را در ادامه نقل می‌کنیم.

۱- آیت الله مدنی کاشانی (۱۴۰۸هـ) پس از نقل آرای مخالفان و موافقان در تداخل و عدم تداخل دیات در مقام جمع‌بندی آرای فقها و روایات مورد استناد نوشته‌اند:

«آنچه در مقام حل اشکال به نظر می‌رسد و از روایات نیز قابل استفاده است این است که در جنایات حاصل از یک ضربه گاهی یکی از جنایات، از آثار جنایت دیگر است به گونه‌ای که می‌توان آن را سبب برای جنایت دیگر دانست مانند از بین رفتن عقل که اثر شکافتن سر در روایت حذاء و ابوحمزه ثمالی است. در این صورت اشکالی ندارد که به خاطر از بین رفتن عقل یک دیه تعلق گیرد و دیه دیگری بر شکافتن سر مترتب نمی‌شود و این همانند جایی است که شکاف در سر یا بیماری منجر به مرگ شود که در این صورت تنها یک دیه به مرگ شخص تعلق می‌گیرد.

و گاه دو جنایت مستقل از هم‌اند و یکی از آثار دیگری به شمار نمی‌آید چنان که در روایت ابراهیم بن عمر چنین است. طبق این روایت، از بین رفتن

شنوایی، بینایی، گویایی، عقل و... هر یک جنایت مستقلی‌اند که هیچ یک از آثار دیگری به شمار نمی‌رود حتی اگر با یک ضربه و در یک نقطه از بدن باشد. به همین دلیل در آن، دیه شکافتن سر از جمله دیات برشمرده شده در روایت قرار نگرفته است در حالی که اگر شکافتن سر هم دیه داشت حضرت آن را بر می‌شمرد و تعداد دیات به هفت مورد می‌رسید».

وی در ادامه این قاعده را بر مثال‌هایی که در سخنان شیخ در کتاب خلاف آمده و همین طور مطالب دیگران در این زمینه تطبیق می‌کند. به طور خلاصه اصل نظریه را می‌توان در تفاوت نهادن بین طولی و عرضی بودن جنایات و به تعبیر دیگر در تفاوت گذاری بین سببی و مسببی خلاصه کرد.

۲- مشابه مطلب فوق در عبارات دیگر فقها نیز وجود دارد مانند عبارت آیت‌الله تبریزی (۱۴۲۸هـ):

«از صحیحه ابو عبیده حذاء استفاده می‌شود که هر گاه دو جنایت با یک ضربه محقق شد و دیه یکی بیش از دیگری بود و یکی از دو جنایت مسبب از جنایت دیگر به شمار آمد، دیه کمتر در دیه بیشتر تداخل پیدا می‌کند مانند ترتب از بین رفتن عقل بر شکافتن سر با یک ضربه. این بر خلاف جایی است که تعداد ضربات متعدد بوده و با هر یک جنایتی رخ دهد که متفاوت از جنایت حاصل از ضربه دیگر است. در این صورت جانی به هر دو جنایت ملزم شده و باید دیه هر دو را بدهد هر چند دیه یکی بیش از دیگری باشد. همین گونه است در جایی که یک ضربه باشد و دو جنایت طولی یا عرضی رخ دهد ولی دیه یکی بیش از دیگری نباشد».

طبق این عبارت با دو شرط دیه تداخل پیدا می‌کند: (۱) جنایات از نوع سببی و مسببی باشد و (۲) دیه یکی از جنایات بیش از دیگری باشد.

۳- هم چنین صاحب آیت‌الله خوئی (۱۴۲۲هـ) از این وجه جمع سخن گفته و می‌آورد:

«از صحیحه ابو عبیده حذاء چنین بر می‌آید که هر گاه جنایات در طول هم بود یعنی یکی از آن دو مسبب از دیگری و مترتب بر آن بود و دیه یکی بیش از دیگری بود، در این صورت دیه کمتر در دیه بیشتر تداخل پیدا می‌کند اما اگر دیه یکی بیش از دیگری نبود و جنایات در عرض هم بودند هر یک دیه جداگانه دارد اعم از آن که دیه هر دو جنایت مساوی باشد یا متفاوت. دلیل مطلب اطلاق دلیل است که برای هر یک دیه مقرر کرده و تداخل نیاز به دلیل دارد که در اینجا چنین دلیلی نداریم.»

بررسی

نقطه مشترک عبارات فوق آن است که در جایی که جنایات از نوع سبب و مسبب و به بیان دیگر طولی باشند، دیات تداخل پیدا می‌کند. با این تفاوت که در دو عبارت اخیر این شرط نیز اضافه شده است که دیه یکی از جنایات از دیگری بیشتر باشد تا در نتیجه آن دیه بیشتر در دیه کمتر تداخل کند.

به نظر می‌رسد اضافه شدن شرط تفاوت دیه در دو عبارت اخیر، ناظر به این نکته است که مثلاً با ایجاد زخم عمیق در دست، دیه پاره کردن پوست در آن تداخل پیدا می‌کند. در این صورت مطلب جدیدی نخواهد بود. ولی اگر صرف نظر از شرط یاد شده، اصل مطلب را در نظر بگیریم یا فقط عبارت اول را مبنای بحث قرار دهیم، به نکته جدیدی دست می‌یابیم و آن این است که در صورت تحقق سبب و مسبب، فقط یک دیه در نظر گرفته می‌شود و آن هم پرداخت دیه بیشتر از بین سبب و مسبب است مثلاً در شکافتن سر و از بین رفتن عقل تنها دیه از

بین رفتن عقل که بیشتر از دیه شکافتن است پراخت می‌گردد.

حال سؤال این است که اگر یک سبب به چند مسبب منجر شد، دیه بر مبنای تعدد مسببات محاسبه می‌شود یا به حسب سبب و یکی از مسببات که دیه بیشتر دارد. مثلاً اگر ضربه به سر موجب از بین رفتن عقل و بینایی شد، دو دیه دارد یا یک دیه؟

در عبارت اول با تعبیر به مستقل بودن جنایات و تطبیق آن بر روایت ابراهیم بن عمر از تعدد دیه سخن به میان آمده است در حالی که امروزه با توجه به پیشرفت علم پزشکی می‌توان گفت اگر از بین رفتن منافع متعدد در روایت ابراهیم بن عمر ناشی از یک ضربه باشد، به واقع همه این منافع به ضربه دیدن مغز بر می‌گردد. به بیان دیگر، سبب اصلی، ورود ضربه به سر و مسبب، آسیب دیدن مغز است در نتیجه از بین رفتن بقیه منافع، نتیجه غیر مستقیم جنایت اول به حساب می‌آید. در این صورت نمی‌توان آنها را جنایات مستقل به حساب آورد و به حسب قاعده سبب و مسبب و تفاوت آن با استقلال جنایات که در عبارت اول از آن سخن به میان آمده است، باید گفت در این موارد هم باید قائل به تداخل دیات شد نه عدم تداخل و تعدد دیات؛ یا این که روایت ابراهیم عمر را به موردی حمل کرد که تعدد جنایات ناشی از تعدد ضربات باشد.

به بیان روشن‌تر، پذیرش قاعده تفاوت‌گذاری بین جنایات از نوع سبب و مسبب، به معنای تداخل دیات در جنایت ناشی از ضربه به مغز است و تعدد جنایات مانع از استناد به این قاعده نخواهد بود.

ج) تطبیق آرای فقهی بر حیات نباتی

به شرحی که در مقدمه گذشت، حیات نباتی گونه‌ای از حیات است که در

آن بدن قادر به فعالیت‌های غیر اختیاری است با این حال به دلیل آسیب دیدن قشر مغز از نظر پزشکی بازگشت به حیات عادی و طبیعی دور از انتظار است. از آنجا که در فقه مرگ مغزی هم گونه‌ای از حیات نباتی به شمار آمده، تطبیق بحث بر حیات نباتی را در دو فرض بررسی می‌کنیم.

۱- حیات نباتی ناشی از کما

چنان که قبلاً گذشت مصادیق عمده بحث در جایی است که بر اثر تصادف، بی‌احتیاطی و امثال آن، یک عمل ارتكابی از ناحیه جانی موجب بروز چندین جنایت در مجنی علیه می‌گردد و رویه قضایی با برداشت از ظاهر مواد قانونی و برخی آرای فقهی، حکایت از تعدد دیه دارد.

به نظر می‌رسد به رغم آرای فقهی، مواد قانونی و رویه قضایی موجود، در خصوص جنایات منجر به حیات نباتی در صورتی که نتیجه حاصل یک جنایت مستوجب دیه باشد، به جای تعدد دیات می‌توان از تداخل آن سخن گفت. به طور کلی دیدگاه عدم تداخل دیات در حیات نباتی ناشی از کما از جهات زیر قابل نقد به نظر می‌رسد:

الف- به رغم نظر مشهور مبنی بر عدم تداخل دیات، نظریه تداخل هم‌قائلان قابل توجهی دارد و با توجه به نقدهایی که بر نظریه عدم تداخل دیات وارد است می‌توان نظر صائب را نظر تداخل دیات با جنایات متعدد دانست که در این صورت در حالت حیات ناشی از یک ضربه، حد اکثر به میزان یک دیه به مجنی علیه تعلق خواهد گرفت و تفاوتی ندارد که برای یکی از منافع از دست رفته دیه‌ای معادل دیه کامل در نظر بگیریم یا آن که آسیب وارد به قشر مغز را موجب ارش به میزان دیه کامل بدانیم. با این بیان در رویه قضایی که قبلاً بحث شد، نظریه

اول صائب خواهد بود.

ب- اگر به استناد اطلاق ادله مقتضی دیه، قائل به تعدد دیات در جنایات دیگر باشیم در خصوص حیات نباتی ناشی از صدمه دیدن قشر مغز می‌توان گفت جنایات متعدد همگی مسبب از صدمه‌ای‌اند که به قشر مغز وارد شده است و چنان که گذشت در صدمات طولی و از نوع سببی و مسببی، برخی از فقها قائل به تداخل دیات‌اند.

به بیان دیگر چنان که در تعریف زندگی نباتی گذشت، در این موارد از نظر پزشکی اختلال در عقل، از دست دادن کنترل ادرار و فلج شدن دست‌ها و به طور کلی از بین رفتن منافع، به دلیل اختلال در قشر مغز است؛ در نتیجه به نظر می‌رسد با توجه به تبعی و اصلی بودن جنایات، تنها جنایت اصلی استحقاق دیه دارد. بر این اساس فردی که دچار حالت نباتی شده و علت آن یک جنایت موجب صدمه دیدن سر است، به دلیل دیه مشخص نداشتن از بین رفتن قشر مغز، به جای دیه، ارش در نظر گرفته شده که حد اکثر آن می‌تواند به میزان دیه کامل باشد و در نهایت دیه سایر جراحات مثل شکافتن سر و شکستگی‌ها هم به میزان فوق اضافه می‌گردد. از این رو تعدد دیات به حسب تعدد منافع، جایگاهی نخواهد داشت.

به بیان سوم اگر منافع از دست رفته مانند بینایی شنوایی و... را حاصل از ضربه به سر و آسیب دیدن قشر مغز بدانیم چنان که پزشکان بر این باورند در این صورت دیه منافع در جنایت اصلی ادغام می‌شود و چنانکه در جنایت از حدقه در آمدن چشم دو دیه تعلق نمی‌گیرد یکی به خاطر از دست دادن بینایی و دیگری به خاطر از دست دادن چشم، در این جا هم تنها یک دیه یا ارش به جنایت اصلی تعلق می‌گیرد و عوارض ناشی از جنایت که از نظر پزشکی لازمه آسیب دیدن قشر

مغز است، موجب دیگری برای پرداخت دیه محسوب نمی‌شود.

ج- ممکن است گفته شود با توجه به اختلاف آرای فقهی به هر حال قانونگذار دیدگاه عدم تداخل دیات در جنایات متعدد را پذیرفته و بر این اساس به رغم اشکال‌های نظری تا زمانی که مقرر قانونی در این زمینه داریم، رویه قضایی موجود رویه صحیحی است.

پاسخ آن است که اولاً قانون در صورتی که با مبانی فقهی ناسازگار باشد خود نیازمند اصلاح است؛ در ثانی در جنایات حاصل از آسیب قشر مغز می‌توان گفت منافع دیگر به تبع آن از بین رفته و از نظر عرف جنایت مستقل نیست تا بتوان به استناد مواد یاد شده و اصل عدم تداخل دیات از تعدد دیه سخن گفت. توضیح این که در جایی که یکی از جنایات تابع جنایت دیگر باشد، فقها به تداخل در جنایت اصلی نظر داده‌اند مانند آن که وقتی در آوردن حدقه چشم موجب نابینایی شود، فقط یک دیه دارد و به نابینایی حاصل از جنایت دیه جداگانه تعلق نمی‌گیرد (موسوی خمینی، بی تا) یا در قطع کردن زبان از دست دادن قدرت چشایی دیه مستقل ندارد.

چنان که در قانون مجازات اسلامی نیز بر این نکته تصریح شده است:

ماده ۶۹۲: «از بین بردن یا بیرون آوردن چشم از حدقه فقط یک دیه دارد و از بین رفتن بینایی، دیه دیگری ندارد لکن اگر در اثر صدمه دیگری مانند شکستن سر، بینایی نیز از بین برود یا نقصان یابد، هرکدام حسب مورد دیه یا ارش جداگانه دارد».

ماده ۶۹۶: «هرگاه با قطع تمام زبان، حس چشایی از بین برود، فقط دیه

قطع زبان پرداخت می‌شود و ...»

از این رو بحث تعدد جنایات ناشی از نابودی قشر مغز بیشتر به جنایات

طولی شبیه است تا جنایات مستقل و به بیانی که گذشت در این موارد عرف و برخی آرای فقهی تداخل جنایات را اولی می‌دانند.

به بیان دیگر، چنان که در شمول روایات بر مسئله مورد بحث تردید وجود دارد در شمول مواد قانونی مورد استناد بر مسئله حیات نباتی هم تردید وجود دارد و لزوم تفسیر مضیق قوانین کیفری و تفسیر آن به نفع متهم مانع از آن است که به استناد مواد یاد شده مرتکب را مشمول پرداخت چندین دیه در مورد بحث دانست.

۲- مرگ مغزی و حیات نباتی

فرض دیگری که برای حیات نباتی در کلمات فقها در نظر گرفته شده، حالت مرگ مغزی است. ماهیت مرگ مغزی هر چند از نظر پزشکی به مرگ حقیقی شبیه تر است و آنرا مرگ قطعی می‌دانند (آقابائی، ۱۳۸۵ش، و حبیبی، ۱۳۸۰ش). از نظر فقهی تعداد قابل توجهی از فقهای معاصر (موسوی خوئی، ۱۴۱۶هـ سؤال‌های ۱۷۱۴ و ۱۷۱۵ با پاسخ آیت الله تبریزی؛ موسوی خوئی و تبریزی، ۱۴۲۷هـ؛ آیت الله بهجت، به نقل از حبیبی، ۱۳۸۰ش و گنجینه آرای فقهی - قضایی) آن را به عنوان مرگ نپذیرفته و همه آثار مرگ را بر آن مترتب نمی‌دانند.

توضیح این که از نظر فقهی تا زمانی که یقین به مرگ حاصل نشده است استصحاب حیات مانع الحاق مرده مغزی به مردگان است و در کلام فقها و روایات بر این نکته تصریح شده است که در صورت شک در تحقق مرگ تا حصول یقین باید صبر کرد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹هـ و حرعاملی، ۱۴۰۹هـ بَابُ وُجُوبِ تَأْخِيرِ تَجْهِيْزِ الْمَيِّتِ مَعَ اسْتِيْثَاءِ الْمَوْتِ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا اَنْ يَتَحَقَّقَ قَبْلَهَا اَوْ يَشْتَبِهَ بَعْدَهَا).

بر همین اساس در فقه، مرگ مغز را مرگ حقیقی ندانسته‌اند که در این جا

به بیان یک استفتا و پاسخ سه تن از مراجع اکتفا می‌کنیم:

سوال: «با توجه به اینکه طبق نظر اطبا، افراد مبتلا به مرگ مغزی امکان برگشت ندارند آیا این افراد مرده محسوب می‌شوند و می‌توان دیه را مورد حکم قرار داد؟ (گنجینه آرای فقهی - قضایی سؤال ۹۱۰۳).

آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای: با صرف مرگ مغزی، مردن صدق نمی‌کند.

آیت‌الله العظمی سید علی سیستانی: مرده نیستند و کسی که عمداً سبب مرگ آنها شود قاتل عمدی به حساب می‌آید.

آیت‌الله العظمی محمد فاضل لنکرانی: تا زمانی که قلب در این افراد کار می‌کند زنده محسوب می‌شوند».

بنابراین به رغم آن که برخی در اطلاق حیات حتی نباتی بر مرگ مغزی تردید و آن را نفی کرده‌اند طبق آرای فوق و برخی آرای فقهی دیگر (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹هـ)، مرگ مغزی نیز از مصادیق حالت حیات نباتی است.

از این رو چنانچه مرگ مغزی را هم مصداقی از حیات نباتی بدانیم، پذیرش عدم تداخل دیات در آنجا هم شبیه حیات نباتی ناشی از کما خواهد بود و علاوه بر اشکال‌های پیش گفته، در اینجا وجه دیگری را نیز بر تداخل دیات می‌توان مطرح کرد و آن الحاق حالت مرگ مغزی به مرگ حکمی است. به بیان دیگر، به لحاظ حقوقی، مرگ به دو قسم واقعی و حکمی تقسیم شده و در فقه نیز شواهدی بر تفاوت‌گذاری بین مراتب حیات وجود دارد و بر این اساس فردی که زندگی نباتی دارد، به رغم زنده به حساب آمدن از نظر پزشکی و عرف، از نظر فقهی و حقوقی می‌تواند در زمره افراد در حکم مرده قرار گیرد که در این صورت در نظر گرفتن دیه برای از بین رفتن منافع قابل نقد خواهد بود.

به جای عبارت «در حکم مرده» در فقه عبارت «حیات غیر مستقر» کاربرد دارد و فقها در باب قصاص برای حیات مستقر داشتن انسان، به داشتن حرکت، ادراک و نطق اختیاری پرداخته‌اند در نتیجه می‌توان گفت کسی که فاقد همه این علائم باشد، حیات وی غیر مستقر به شمار می‌آید.

قانون‌گذار نیز بر همین مبنا در ماده ماده ۳۷۲ قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲ش). مقرر می‌دارد: «هرگاه کسی آسیبی به شخصی وارد کند به گونه‌ای که وی را در حکم مرده قرار دهد و تنها آخرین رمق حیات در او باقی بماند و در این حال دیگری با انجام رفتاری به حیات غیرمستقر او پایان دهد نفر اول قصاص می‌شود و نفر دوم به مجازات جنایت بر میت محکوم می‌گردد».

بر این اساس می‌توان معیار تفاوت بین انسان زنده و در حکم مرده را در بقا یا عدم بقای فرد با زندگی طبیعی خلاصه کرد و در جایی که شخص به دلیل از دست دادن سلامت مغز از درک و بازگشت به زندگی طبیعی محروم است، از نظر فقهی الحاق وی به در حکم مرده بعید نیست.

به بیان دیگر، از نظر فقهی معیار زنده بودن، داشتن درک و نطق و شعور است که فرد مبتلا به مرگ مغزی فاقد آن است و چنان که به لحاظ فقهی کشتن عمدی وی موجب قصاص نخواهد بود، بقای وی در حالت حیات نباتی هم الزاما به انسان زنده دارای درک ملحق نمی‌شود و از این نظر همانند انسان زنده که مستحق چند دیه است، نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

اصل عدم تداخل دیات در کنار روایات و فتاوی مشهور فقها اقتضا دارد که در صورت تعدد جنایات، دیات متعدد به مجنی علیه تعلق گیرد. این مسئله در

قانون و رویه قضایی نیز امر پذیرفته شده‌ای است. با وجود این در مواردی که یک جنایت منجر به زندگی نباتی شخص گردد و به بیان دیگر جنایت اصلی آسیب دیدن قشر مغز باشد، هر چند به دنبال آن منافع دیگر نظیر کنترل ادرار و توانایی بر حرکت اندامها نظیر دست و پا و امثال آن هم از بین می‌رود، با توجه به قابل نقد بودن نظریه عدم تداخل دیات از یک سو و امکان تقسیم جنایات به اصلی و تبعی و انتساب ناتوانی‌ها به آسیب مغزی و نه جنایتی بیشتر از سوی دیگر، می‌توان قائل به تداخل دیات شد.

امکان الحاق حیات نباتی به مرگ حکمی نیز راهکار دیگری است که نبود دیات متعدد را به رغم رویه قضایی موجود، تقویت می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

- ^۱- با این حال برخی از حالت مرگ مغزی نیز به حالت حیات نباتی یاد کرده‌اند که این فرض نیز در پایان مقاله به اجمال بررسی خواهد شد.
- ^۲- این ماده در مقام استثنا از اصل عدم تداخل دیات مقرر می‌دارد: «در صورت وجود مجموع شرایط چهارگانه ذیل، دیه آسیب‌های متعدد تداخل می‌کند و تنها دیه یک آسیب ثابت می‌شود: الف- همه آسیب‌های ایجاد شده مانند شکستگی‌های متعدد یا جراحات متعدد از یک نوع باشد. ب- همه آسیب‌ها در یک عضو باشد. پ- آسیب‌ها متصل به هم یا به گونه‌ای نزدیک به هم باشد که عرفاً یک آسیب محسوب شود. ت- مجموع آسیب‌ها با یک رفتار مرتکب به وجود آید».
- ^۳- این ماده که با تصویب قانون جدید منسوخ شده است مقرر می‌داشت: «ضربه‌ای که به حد فاصل بیضه‌ها و دبر واقع شود و موجب عدم ضبط ادرار یا مدفوع گردد دیه کامل دارد و همچنین اگر ضربه‌ای به محل دیگری وارد آید که در اثر آن ضبط ادرار و مدفوع در اختیار مجنی علیه نباشد». در قانون جدید، این مقرر در ماده ۶۵۲ به شرح زیر به تصویب رسیده است: «هرگاه صدمه‌ای که به حد فاصل بیضه‌ها و مقعد وارد شده است موجب عدم ضبط ادرار یا مدفوع یا هر دو گردد، یک دیه کامل دارد».
- ^۴- (برای مطالعه بیشتر ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۱۲۲ به بعد و طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۷، ص ۸۱ به بعد).
- ^۵- (برای مطالعه بیشتر ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص ۱۲۲ به بعد و طوسی، ۱۳۸۷ ق، ج ۷، ص ۸۱ به بعد).
- ^۶- (ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق، ج ۳، ص: ۱۲۷ و مدنی کاشانی، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۶۴).
- ^۷- با وجود این چنان که برخی متذکر شده‌اند (موسوی خوئی ۱۴۲۲ ق، ج ۴۲، ص ۴۳۷)، ممکن است بگوییم اطلاق هر یک از ادله، بر دیه مستقل دلالت دارد. با این بیان عدم تداخل دیات مبتنی بر اطلاق ادله لفظی است نه قاعده تا گفته شود با وجود دلیل نوبت به اصل عملی و قاعده نمی‌رسد. در این صورت باید بررسی کرد که روایات دال بر تداخل، می‌توانند مقید اطلاقات به شمار آیند یا خیر که در بحث نظریه تداخل دیات تا حدودی این مسئله بررسی شد.
- ^۸- در اینجا برخی این نکته را هم اضافه کرده‌اند که حتی خود صحیحه ابراهیم هم می‌تواند دلیلی بر تداخل دیه اطراف باشد، چون در آن صحبتی از لزوم پرداخت دیه ضربه یا ضرباتی که با عصا پدید آمده، نیست (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۹، ص ۴۶۹). به نظر می‌رسد این سخن قابل نقد است با این توضیح که اگر منظور ایشان تعدد ضربات منجر به یک جنایت مثل زوال عقل باشد، از محل بحث خارج است و تعدد جنایات نیست تا بحث از تداخل به میان آید و اگر منظور ایشان تعدد ضربات منجر به چند جنایت است، چنان که در متن اشاره شد، با روایت حذاء که به تعدد دیات در تعدد جنایات تصریح دارد همسو خواهد بود و روایت مستقلی برای تعدد دیات به شمار نخواهد آمد.

فهرست منابع

- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور. (۱۴۱۰هـ). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن براج طرابلسی، قاضی عبد العزیز. (۱۴۰۶هـ). *المهذب*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- آقابابائی، اسماعیل. (۱۳۸۵ش). *پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی (بررسی فقهی-حقوقی)*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بار، محمد علی. (۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۵ م). *احکام التداوی و الحالات المیؤوس منها و قضیه موت الرحمة*. جده: دار المناره للنشر و التوزیع.
- پاسخ و سوالات از شورای عالی قضایی، به نقل از نرم افزار گنجینه.
- پور محمدی، غلامعلی. (۱۳۷۳ش). «مرگ مغزی از نظر اخلاق پزشکی»، *مجموعه مقالات اخلاق پزشکی*، مرکز مطالعات و تحقیقات پزشکی.
- تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۷هـ). *فقه الأعداء الشرعية و المسائل الطیبة*. قم: دارالصدیقه الشهیده (س).
- تبریزی، جواد بن علی. (۱۴۲۸هـ). *تنقیح میانی الأحکام: کتاب الدیات*. قم: دارالصدیقه الشهیده سلام الله علیها.
- حاجی ده آبادی، احمد. (۱۳۸۹ش). *قواعد فقه جزایی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حبیبی، حسین. (۱۳۸۰ش). *مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق*. قم: بوستان کتاب.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹هـ). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- خوانساری، سید احمد بن یوسف. (۱۴۰۵هـ). *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- سلطانعلیان، حمید، «مرگ مغزی»، *مجله فقه اهل بیت علیهم السلام*، شماره ۱۴.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۱۹هـ). *العروة الوثقی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن (الف). (۱۴۰۷هـ). *الخلاف*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن (الف). (۱۴۰۷هـ). *تهذیب الأحکام*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ش). *المبسوط فی فقه الإمامیة*. قم: المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*. بیروت: دارالکتب العربي.
- عسکری، حمید و المیرا نقی زاده باقی. (۱۳۹۱ش). «ضوابط تعیین دیه اشخاص واجد زندگی نباتی»، *فصلنامه حقوق پزشکی*، سال ششم، شماره ۲۱.
- فاضل لنکرانی، محمد. (بی تا). *جامع المسائل*. قم: انتشارات امیر قلم.
- فیض کاشانی، محمد محسن. (بی تا). *مفاتیح الشرائع*. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۹۲/۲/۱).
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۴ق). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*. تهران: دارالکتب الإسلامیة.

مدنی کاشانی، آقا رضا. (۱۴۰۸ق.). کتاب الديات. قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین. (۱۴۱۵ق.). القصص علی ضوء القرآن و السنة. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قدس سره.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۹ق.). احکام پزشکی. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام.

موسوی خمینی، سید روح الله. (بی‌تا). تحریر الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.

موسوی خوئی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۸ق.). فقه الشيعة: كتاب الطهارة. قم: مؤسسه آفاق. (۱۴۱۶ق.). صراط النجاة. قم: مکتب نشر المنتخب.

نرم‌افزار: گنجینه آرای فقهی - قضایی، دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی معاونت آموزش قوه قضاییه.

یادداشت شناسه مؤلف

اسماعیل آقابابائی بنی: استادیار و عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، تهران، ایران
نشانی الکترونیک: Aghababaei1@gmail.com

Calculating the amount of blood money (diah) in vegetable life caused by crime

E.Aghababaii beni

Abstract

Vegetative state is a kind of life that the person is incapable for doing his/her voluntary acts and because of brain hemispheres' injury, may not return to his/her normal life. In this case, the injuries can be included several damages like loss of bladder control, paralysis of organs and etc. The vegetative life is not considered as death and paying a blood money (diah) for damage is a principle, so according to dominant view of jurists and legal opinions, the injured person is entitled to more than one blood money (diah).

In practice, this approach causes problems in criminal cases. While according to some votes and thorough understanding the details of subject, it can be said that there is one blood money (diah) in vegetative life for all damages not more.

Keywords

calculating the amount of damages, calculating the amount of blood money (diah), vegetative life, non-resident life, legal death